Bodleian Libraries
UNIVERSITY OF OXFORD

This book is part of the collection held by the Bodleian Libraries and scanned by Google, Inc. for the Google Books Library Project.

For more information see:

http://www.bodleian.ox.ac.uk/dbooks

This work is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial-ShareAlike 2.0 UK: England & Wales (CC BY-NC-SA 2.0) licence.

49 D 130

غزل جناب مولوی عبد العزیز صاحب آروے در نعت

کون است کو لگا ہاتھ پیمبر ایسا
مجکو کچھ فکر نہین پایا ہے رہبر ایسا

سونگھ کر زلف محمد کو یہ رضوان بولا
ہمنے سونگھا تھا نہین بوے معنبر ایسا

قد موزون پہ نظر جب پڑی حورون نے کہا
ہے کہین باغ جہان مین بھی صنوبر ایسا

در دندان کی چمک دیکھ کے بولا رضوان
بحر ایجاد مین نایاب ہے گوہر ایسا

رخ انور سے مشرف ہو قمر بول اوٹھا
بزم ہستی مین کہان ہے مہ انور ایسا

اپنے عاشق کا رکھے حکم مقدم سب پر
جز خدا اسکو لگا ہاتھ ہے دلبر ایسا

تشنگی روز قیامت سے نہین خوف عزیز
ہاتھ آیا ہے مجھے ساقی کوثر ایسا

اللہ کے پیارے غم عقبی اسے بچا دو
جا تھوڑی سی فردوس مین ہمکو دلا دو

مائل نہین ہوتا ہے سوی حق دل سرکش
اسکو مرے رہبر مے وحدت سے چھکا دو

مین منتظر وصل ہون اب حد سے زیادہ
شاہا مجھے تم شربت دیدار پلا دو

دیدار کی حسرت ہے زیارت کی تمنا
یک شب مرے آ تا رخ انور کو دکھا دو

محبوب الٰہی گل بستان رسالت
خوشبوئی مجھے جسم مطہر کی سونگھا دو

جا کر کے مدینہ مین نسیم سحری تو
یہ عرض مری ساقی کوثر کو سنا دو

عاصی ہے عزیز آپ کی امت مین سراپا
تقصیر و خطا اوسکی عفو رب سے کرا دو

خاتمۃ الطبع

بعد حمد رب العالمین و نعت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ اجمعین الی یوم الدین واضح باد
کہ درین ایام فرخندہ فرجام انشاے سرمایہ والا تمیزی رقعات عزیزی تصنیف لطیف
جامع فضائل صوری و معنوی مولوی عبد العزیز صاحب آروی در مطبع نامی منشی نولکشور
دام اقبالہ بحسن اہتمام منصرم باکمال منشی بشیشر دیال در ماہ مارچ ۱۸۸۲ء مطابق ماہ ربیع الثانی ۱۲۹۹ھ مطبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

حامداً مصلیاً و مسلماً ؛ لو کان البحر مداداً لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی
ولو جئنا بمثله مدداً هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله صلی الله علیه
وآله وصحبه وسلم دائماً ابداً اما بعد این ننگ ناموس بنی نوع انسان نقش کف پای جهانیان از
طاق دل افتاده کالای بازپس داده سید محمد فضیلت حسین بن سید محمد علی اصغر صاحب
عفا الله عنهما ما تقدم من ذنوبهما و ما تاخر چون از ورق گردانیها فراغت یافته در پی ماکل و مشارب
از پای خیال بهر سو شتافته باری از فضل باری نوبت باینجا رسید که از مرکز دائره علوم سرکرده
ارباب فهوم گره کشای عقده مالاینحل جناب منشی سورج مل صاحب دام اقباله و عم نواله ملاقی گردید
سبحان الصمد ذاتی یافتم باصفا که اخلاق عالمیان مبارک بنده ایست آزاد کرده ذوفنون مشاریان
بمنصه ظهور آورده ادا کردم تحریر توصیف هندسه دانیش خامه دو زبان اقلیدس بی زبان خوانم روا است
و هنگام تقریر تعریف بیان معانیش زبان لال را سحبان و ائل دانم بجاست آخر بنده را در قصبه
آره بعهده مدرسی متعین فرمودند و از ابتدا تا انتها مهربانیها نمودند و رهمان آوان به تحشی رقعات
عزیزی که از تصنیفات مرجع انام دانش آموز خاص و عام سخنور بی بدل منشی فقید المثل زبده ارباب
تالیف عمده اصحاب تصنیف منبع هوش و تمیز مولوی عبد العزیز صاحب است دست و پا زدم
هر چند لیاقت این امر عظیم و خطب صلا در خود نبود و نه افکار زمانه ساعتی مفارقت مینمود مگر الحمد لله
که بتاثیر زبان فیض ترجمان مولوی صاحب موصوف از عهده آن برآمدم فی الواقع انشائیست مملو از
فصاحت و کتابیست سراپا بلاغت صنائع لفظی را با فقرهاتش ربطیست که بدائع معنوی با مضامین
و نکته های رنگین باهر نقطه اش پیوندیست که نام را با نگین زهره بر در نهاد خانه مطبع بتمنای طبعش
سرگرم دل در رونما دادن بشتری بآرزوی وصالش آماده نقد جان از گره کشادن اگهی انچنین
شاهد رعنا را برقع از رخ کشیده هر مشتاق جان بلب رسیده و ذائقه لب شکر نیش چشیده آمین یا رب العالمین

رقعات عزیزی

درین امر هرچه ایما گردد بجا آرد و آنچه از حضور راسخ الاتحاد و اثق الوداد بابو سورج کمار و مجمعی پرشاد
خطوط غشیان فی استعداد ایما است انشاء الله تعالی نیاز سند عنقریب ارسال خواهد داشت **رقعه پنجاه و یکم**
زبده سخنوران زمان محک امتحان معنی طرازان سلامت بعد سلام علیکم مکشوف ضمیر مهر تنویر میگرداند که نامه
محبت طراز دل نواز رسیده نضارت افزای بوستان دوستی دوستان گردید و بران فقره که در ذلت
طالب العلمی است افتاد عجبی ست داد بقول سعدی علیه الرحمة که مردمانرا عیب نهانی پیدا کن
مرا ایشانرا رسوا کنی و خود را بی اعتماد الا سر و این حرکت از عادت آن محاسن اخلاق علاقه ندارد
زیرا که چه قدح را طبع عاقل هرگز نمی پسندد و غالبا بهوای شیطانی از کسی صادر شده باشد از خوی حسنه
سامی اینچنین حرکت ناپسندیده یقین نمیگردد و طرفه تر آنکه با وصف اینقدر تحقیق و تدقیق در فن
انشا نگاری که بکار برده اند و در فقرات خود اکثر جا چنان غلطی کرده اند که ازان ظاهر میگردد که اصلا
پیرامون حقیقت این فن نرسیده اند غالبا طفلان دبستان این قسم معائب سر نکرده باشند اگر توسن
خوشخرام اقلام را بگرفتن آهو ها مون خطا نوشته آن محبت مشحون جولان دهم لا تعد و لا تحصی گرفته میشود
مگر تضییع اوقاتی تصور کرده بعضی را بطریق اختصار نوشته ارسال نموده می آید یقین ست که همین قدر
حروف تعلی از لوح خاطر پاک بشوید و باز چنین حرکت ناز بیار و ندهد **رقعه پنجاه و دوم** زیبا افزای
بوستان دولت نخل آرای باغ اسبت زاد اخلاقکم بعد گلشن مکشوف خاطر عاطر باد مکتوب بهار اسلوب
که رنگ کاغذش چون گل و سطرش چون تار سنبل اگر نظمش را گوهر دریای فکر گویم زیبا و نثرش را چون
جواهر گنجینه معانی خوانم روا مع شمش ماشه عطر رسیده دماغ آشنائی معطر گردانیده سبحان الله زهی
عطر که اوصاف رائحه مشکبارش در حدیقه تحریر گنجایش ندارد چه بوی طرب انگیز که از خیابان تقریر سر دکاری
نمی پذیرد و عطار قدرت برین یاد فرمائی از عرق بهار رحمت خاص تا ابد بر یاض امید
آن مجمع اخلاق را معطر و معنبر دارد بحرمت نبی علیه الصلوات والسلام و آله الامجاد **تمام شد**

قطعه تاریخ تصنیف کتاب از طبع والا اقتدار مرجع صغار و کبار بابو سورج کمار شاگرد رشید مصنف کتاب هذا

بسال فرخ و شهر صفر و روز جمعه	چون اختتام شد این رقعها بفکر هزار
پی تجسس سالم دلم چو فکر نمود	بگفت ملهم غیبی گل رباغ دهار

بعلاج گردیدند مگر باعث شدید بستی محبوب اند و حق بران فیض رسان بسیار دارند ترصد که خبر گیران حال او شوند

رقعهٔ چهل و نهم دمساز سراپا ناز زاد حسنه بعد آرزوی همدوشی و تمنای هم آغوشی واضح ضمیر منیر باد که هوای لقای آن لطف فرمای چنان در سر این بیدماغ پیچیده که ضبط تحریر درنمی آید و درد فرقت آشوب پای جور چندان بر جان این بیم جان میزند که از احاطه تقریر علاقه ندارد رباعی

رنجور توای دلبر از من رمیده * نه خون جگر ماند نی آبدیده * نه از بی غمی دان که اکنون نگریم * ز زخمیکه از فرقت تو رسیده * در قعر فراموش در آرزوی آن مایهٔ زندگی مشتاق سر باخته کوی سر خویش بر سنگ بیقراری میزند و طائر شادمانی از چمن خاطر رمیده مزهٔ خواب و خورد محو گردیده رباعی گر یار طبیب درد من نیست * درد اکه امید زیستن نیست * بی یار مرا به تندرستی * جز ناله میان پیرهن نیست * محبا باین مرتبه مشتاق دیدار را محروم از دیدار فرحت آثار پسندیدن چه مناسب و دل نیازمند را حوالهٔ نوک خنجر الماس غم گردانیدن چه واجب بخدا گوشه نشین بیت الحزن مجبوری را از نسیم چمن وصال گلچین بهجت فرمایند و از شمع مواصلت خانهٔ تاریک کشتهٔ فراق را منور گردانند رباعی خوش آنکه ره وصال می پیمودم * در دولت دیدار تو می آسودم * نامه بتو میفرستم و میگویم * ای کاش بجای نامه من می بودم رقعهٔ پنجاهم پیشوای جیش بلیغان روزگار سرآمد منشیان فصاحت آثار سلامت بعد سلام موالات انضمام که ضمائر محبت ذخائر را مسرور و شادکام گرداند مرفوع ضمیر محبت تصویر میگرداند که صحیفهٔ شریفهٔ یگانگی پیرایه بهجت افزا ورود فرمود ابواب هزاران بشاشت و سرور بروی مبهج گشود و گلزار یک جهتی را باغ باغ نضارت و طراوت افزود مرقوم قلم معانی رقم گردیده بود که در نیولا جناب چودهری ریاض الدین صاحب دام اقباله و اخلاقه بزیارت کعبهٔ معظم رفتن مطمح نظر دارند باستماع این معنی ما باشتیاق پابوسی پا از سر شتافتن و چون نفس پا سر در پای آن سراپا اخلاق گذاشتن تمنا ست و برب کعبه که حتی الامکان در تلاش زاد راه قصوری نرفت الا باعث عدم دستیابی اش ازین دولت عظمی محروم گشت و بروز شنبه مطلب چند شعر معما باندک فکر در خاطر گذشت هر چند قبل ازین بارها قصد نمود انجامش صورت نه بست اورا بخدمت شریف ابلاغ دارند اگر بهتر است بهتر والا از حسن و قبح او اطلاع ضرور باید که باز کمر جهد بامید انکشاف اصل مدعا میش بسته شود و دران ضلع چشمک دان بر نجی بسیار خوشنما طیار میگردد بدان لحاظ میفرماید که معرفت ملازمان والا در انجا طیار کنانند و قیمت داخل مکان حضور نماید

این خود ربوده که گاهی قدمی چند درین وادی نکشوده است و نه قابلیت این فن دشوار دار رسیده و ممنون
اخلاق بیشمار گردانیده ناچار حسب الایمای آن شناور دریای کسب هنر آبی بر روی کار آوردن ضرور دانسته
غوطه ها در بحار افکار زده هر چه خذف پاره ها بر آوردم در صفحهٔ قرطاس علیحده تراوش می نمایم اگرچه شعرهای
مرسلهٔ اش از دقت معرا است تاهم باین نظر که خلق الانسان ضعیفا پیش نظر آن برگزیدهٔ عصر ترسیل مینماید
متوقع که اگر جای خلطی ملحوظ گردد از زیور اصلاح زینتی بخشیده شود **رقعهٔ چهل و هفتم** خداوند نعمت
بدر آسمان سخاوت خورشید فلک شجاعت رونق بخش وسادهٔ جاه و جلال زینت افزای سریر اقبال
غریب پرور فیض گستر دام شوکته و حشمته خاکسار پروردهٔ سرکار فیض آثار سرافکسار بر آستان کرامت نشان
نهاده معروض بحضور بهره اندوزان بساط جلالت بساط میرساند که عرصهٔ دوازده سال بحضور معدلت ظهور
مامور بعهدهٔ سامه نویسی بوده اوقات خود بدیانت و امانت صرف نموده و بموجب شکایت میان
کفایت که او درین هفته خوی زشت خود را معطلی پیموده بیت اگر دست جفا بر فلک رود بدخوی
زدست خوی بد خویش در بلا باشد * معزول شدم و از عدالت گستری آن والا اقتدار بی قصوری
نمکخوار و بدشعاری آن بدشعار هر آئینه خاطر فیض مظاهر جلوه نموده باب بدکردارش بر روی جمع
حضار و بیقصوری تابعدار کشود از انجا که مدار زیست حضرت نیکوکری ست لهذا امیدوار تفضلات خداوندی
آنداردکه بر عهدهٔ مذکور سرفراز فرموده شود زیادهٔ آفتاب دولت و اقبال تابان و درخشان باد از عنایت
قادر قیوم تا یوم التناد **رقعهٔ چهل و هشتم بیت** در فرقت تو زنده نه از سخت جانیم *
جان از کمال ضعف نیاید به لب مرا * معدن انواع شفقت مخزن اصناف مرحمت نکته رس مسیحا نفس
زاد الطافکم به تسطیر اندوه مفارقت دلم وحشت ناک و سینه قلم چاک چگونه و بچه طور نویسد ازین رو
از آن گذشته باظهار مطلب می پردازد و نیاز مند که بجمعه گذشته در تهیهٔ غسل و تبدیل لباس بود که ورود
رقعهٔ نامی رسید صحت علی بطلب خیر اندیش شادمانی افزود و بجوابش بنوک قلم آوردم که بعد تناول طعام
فوراً میرسم الغرض رفتم دیدم که بواسیر معزی الیه را چنان زار و لاغر کرده که شناختن مشکل گفتم این
چه حالت است گفتند که از جور بواسیر باین نوبت رسیده ام و ادویه هر قسم بکار بردم الا هیچک فائده
نیافتم بنا علیه دست از علاج یک قلم برداشتم و تن بتقدیر سپردم بجوابش گفتم که گرفتاران عالم اسباب
خوگر تدابیر ظاهر اند چرا از علاج دست بردار شدند عاقلان نادم مرگ سر از علاج نمی پیچند پسندیدند و مستعد

در قالب عنصری داشته صحت و اعتدال مزاج آن نبض شناس دوستی بدرگاه رب الناس پیشانی نیاز
بسجده نهاده میخواهد پوشیده نماند که منجمله دو تصویر بی نظیر یکی از دست برد دزدی روسیاه که خدا گردنش
بشکند ضائع گشت ازین رو عزیزم میان دلدار علی شمع وار از مژگان بجای اشک خون میریزد و کف
افسوس همچو از ناخن تفکر جگر میخراشد و انگشت تغابن بدندان میگزد تلخ کام و وحشت ناک میباشد
درینجا چند مصوران اند و دکانش در بغل مسجد چوک برلب چاه واقع ست نزد آنها رفته از تقریر طعم
شکم ورده حریصیش پر کرده دست بر ریش برده گفتم شمایان بصنعت طاق اند جفت این تصویر
بسازند هر چه خواهند بگیرند بلکه ده ریال پیشکش کردم مگر عذر عدم موجود نموده آلاتش نموده رو گردان شدند
امروز شخصی دیماتی دریده دهن زبان دراز آمده لاف بر بروت خود زده که من از صلب یکی از نقاش
زمانه ام باضافت فنون علوم دسترس دارم و به تحصیل آن پوست و مغز استخوان گداخته ام نزد من
تصویر سازان این دیار را آبروئی نیست کز ازهره و گرده که دعوی نقاشی بمن پیش آرد و از رگ و ریشه
این فن آگاه ام ساق مصوران از هیبتم میلرزد در معده ربع مسکون هم پهلوی خود ندارم انجام این کار
محال از من امکانی دارد سر موفرق نمیگویم شمارا از بار این فکر سبکدوش کردن میتوانم الغرض به پیراستگی
آن سیان کوشش بسته بسیاری سرین تردو فرسوده و مغز پراگنده کرده پشمی نه برکند جز باز بدست برگردن
خود نبرده امروز گوش زد شده که بحضور تصویر مثل او متعدد دست بنا بر مصدع خدمت والا میگردد که یک
تصویر از راه مربیانه عنایت شود زیاده حافظ حقیقی ذات بابرکات را از نظر دیده مردم نازنجه و قبضه
گرد شات زمانه دون محفوظ داشته بر مقصد دلی کامران دارد در رقعه چهل و ششم مبدع قوانین اتحاد
مخترع آئین وداد آزاد کرمه بعد از روی اشتیاق واضح ضمیر منیر باد بار هجر که بر دوش جان دارم یارای
تحریرش ندارم و همه دم زخمیکه از نشتر فراق میخورم شرحش بجز تحریر جا نمی پذیرد و بمیزان بیان نمیگنجد
رباعی بر دل نهم از فراق تو تا کی کی * آتش زنم از غمت چو پی در پی * یک لحظه وصال تو بسی
بر دانم * از مرتبه سکندر و رتبه کی * اگرچه تاب و طاقت تحریر دیگر حالات هم ندارد لاکن دل را بصد
تملق و سماجت و بهزار چاپلوسی و منت حاضر آورده مطلب ضروری بنوک قلم مدعا رقم می آرد که روزی
گلدسته باغستان علم و استعداد و استحکام بنای محبت و اتحاد که عبارت از نامه خوش عبارتست مملو
باشعار اساتذه بلند افکار مجبی محنت شاقه بر تن نازک خود گوارا ساخته و فراهم آورده باستحسان طبیعت

تخته دل از خار خار تردد و همدوش است و اوراق جمعیت خاطر همگنان در انتشار اگر بدیار آن نخل بیرای
گلشن مردمی کسیکه بفن باغبانی پخته و سلیقه شعار باشد از راه مهربانی روانه نموده این آویخته چاه محبت را
مرهون منت فرمایند زیاده شجره مراد آن والانژاد پر از آثار حصول مرادات و غنچه خاطر چون گل شگفته
و خندان باد بحق رب العباد **رقعه چهل و دوم** مشفقا میان جمن برای آنکه صحن بهزار بند پیش آمده
بتقاضای شدید و اسنگیر شده گریبان جانم چاک زده بجامه پریشانی انداخته قطع سخنش نامناسب دانسته
بخلعت مطلوبه سرفراز کردن بدین لباس رفع سرش و تسلی دلش کرده شد **رقعه چهل و سوم** بضلع شطرنج
از شطرنج زمانه محفوظ بوده بکنار عافیت باشند بعد سلام مدعای کلام آنکه شخصی بخانه وزیر علی شاه می ماند
وصف شهر دوری و چالاکی او اسپ قلم با حاطه تحریر آوردن نمی تواند حق اینست که همسر و مقابل خود بر بساط
زمین نمیدارد بضرب مشت قلعه شکن رخ فیل مست میگرداند و نال بندوق انگریزی دردمی چون رشته خام
میگسلد هزار پیادگان و سوار در معرکه و مهمات جانبازی ظفر زین پهلوان رستم منصوبه بخواهند بر دشمنی نیست که
مهره حواس باخته چون نرد بی زور از هیبتش بی اجل خواهند مرد از زور خداداد ش زمانه شمشیر راست
بشرط فرصت بیایند و به بینند و بروند **رقعه چهل و چهارم** در ضلع گنجیفه بیت بیک گردش چرخ
نیلوفری * نه نادر بجا ماند نی نادری * یار یکرنگ و دوست با دانش و فرهنگ وزیر علی خان فیروز جنگ
از خلال و شعبده بازی محفوظ بوده بحفاظت ستار باشند بعد سلام نیاز انکشاف ضمیر محبت تصویر باد
بماه شب برات یک فرد تاج خوش تراش زمینش سفید و بوته های سرخ و سیاه نو بنو نهایت اعلی
بچنگ رسیده از غفلت این حواس باخته پنجه غلام شمشیر خان که شاه در دست افتاده افسوس که از دست
غائب شد از روی بیچارگی مجموعه دلم سراسر منتشر و اوراق خمسه ام یکدست ابتر ده روز میشود که این سوخته
دل بعجز پیش آمده بلکه سر در پشت پای آن دزد ناهنجار که یکه زمانه و بدقماش روزگار است نهاده
مگر سوای انکار آن سبز قدم زرد رو با قرار نمی آرد و در فهم من می آید که تا وقتیکه پشت بر زمینش
آورده هفت هشت پای پوش بر سرش نخواهد افتاد هرگز نخواهد داد و درین باب چهار شاد **رقعه چهل
و پنجم** بضلع انسان قوت بازوی ناتوان دستگیر پشتگان سر آمد دوستان مرهم زخم
سینه ریشان سلمه الله تعالی شانه بعد سلام و نیاز و تمنای مواصلت جسمی که سرمایه سرور باطن و جلای
چشم ظاهر است واضح ضمیر صفا پذیر باد که تا حال این مشتاق پشت در روی یکسان کارخانه محبت جان

مصرع جا مطلع و آگاه فرموده آید که دل طپان رو باطمینان آرد **رقعه سی و نهم** شفیق حال بستگان
و مونس دل خستگان سلامت بعد تمنای ملاقات بهجت آیات که از حوصلهٔ تحریر و تقریر بیرون است
مشهود رای عطوفت پیرای باد الحمد لله والمنة که مخلص تا هنگام ترقیم رقیمهٔ نیاز بخیر و عافیت اوقات
خود برده صحت ذات آن کرمفرمای عاجزان صبح و شام بدرگاه ذو الجلال والاکرام مستدعی است
قطعهٔ محبت نامه فرحت شمامه بشرف بولادت فرزند ارجمند حسین بیگ جبین بجویلی میان زین الدین ورود فرمود
ابواب مسرت و شادمانی بر روی دل آرزو منزل کشود او تعالی جلشانه بوی ترقیات عمر کرامت کناد
و ذوی اقبال و حمیده خصال گرداناد آمین ثم آمین و هم از عبارت محبت نامه پیدا گشت که سیر
رحمان علی بعد بسیاری محنت و مشقت مایوس از طرف روزگار شده گوشه نشینی اختیار کرده بودند مگر
درین روزها از مدد غیبی که الحق عنایت ایزدی را پایانی نیست و افضال آلهی را شرحی و بیانی نه بعهده
تحصیلداری سرفراز شده اوقات خود بعشرت بسر می برند بدرک این معنی خیلی خوشم و میخواهم که برای
مبارکبادی بخدمت میر صاحب موصوف حاضر شوم الا منتظر وقت ام خدا است آرد زیاده بجز شوق
ملاقات چه عرض نماید **رقعه چهلم** شیخ صاحب مصدر لطف بیکران آنچه نویسیم بهتر از آن زاد لطفکم بعد سلام
سنت الاسلام و تمنای لقای گرامی که مایهٔ سرور کامرانی است مشهود خاطر عاطر باد رقیمهٔ ابو داد
رافت آمود بطلب رقعاتیکه بتلازم بوستان و گنجفه شطرنج و غیره آن که بجز تحریر و تسطیر از قلم
شکسته رقم فقیر در آمده اند ورود فرمود جهان جهان مایهٔ خوشدلی و انبساط بر دیم رو نمود هر چه که موجود
بود از آدم میان مقصود مخزن جود سلمه الله المعبود ترسیل نمود در جا که از رسیدن آن ممتاز باید فرمود زیاده
بحق ملک الودود ظل عاطفت آن معدن شفقت ممدود و عدو مردود مفقود باد **رقعه چهل و یکم** بصلح
بوستان گل سر سبد گلشن اتحاد و عندلیب چمنستان مودت و وداد دام محبکم بعد هدیهٔ گلدستهٔ سلام واضح
ضمیر محبت از تسام باد افزینده بهارستان گیتی آن نخلبند گلستان سخنوری را از باد خزان زمانه دور محفوظ
داشته گلزار خاطر از نسیم رحمت خاص شگفته و شاداب دارد در ینولا بوستانم بعدم وجود باغبانی شکل ویرانی
گرفته است که مرغان چمن بشاخهای درختان فغان کو کو برداشته بجای ثمر اوراق شجر و دانهای
مشک میخورند و تدروان در خیابان بجای آب خاک الم بر سر انداخته قطرهٔ حسرت میچشند و درختان به تمنای
آب از آتش غم میسوزند اگر بیندی باین روش خواهد ماند هر گیاهیکه باقیست آنهم برباد خواهد رفت باین آمده

احقر الناس بندهٔ غریب واس بخدمت ارباب اساس عرضه میدهد که بتقریب شادی بر خود از
سعادت آثار عجیب واس سلمه الله تعالی از تاریخ یکم چیت محفل بساط ترتیب خواهد گرفت از سر لطف رنج
قدم روا دارند زیب محفل و هم سر در دل تمنا منزل میسر و حاصل زیاده نیاز و بس رقعهٔ بیستم و ششم
جان پدر سلمه الله الاکبر بعد از دعوات مطالعه سازند خارجاً ظاهر گشت که دو عدد نمکین بی اجازت برادر
خود از انعریز خرج گردیده برای او برادر شان ترشرو و رنجیده میباشد و بسخنان تلخ و عفص پیش آمده
ازین رو ده عدد نمکین مرسل میشود مزاج کیفیت برین است که بعوض دو چهار بگشاده پیشانی و شیرین زبانی
حواله او نموده باقی بخرج خود آرند و عرق ملال از جبین خود پاک سازند رقعهٔ بیستم و هفتم بیت ندانم دل چه شد
لیکن ز خون دیده دانستم ✦ که مرغی داشتم در آشیانه سینه بسمل شد ✦ داروی درد دردمندان و مرهم زخم
سینه ریشان سلامت بعد ابراز نالهای فراق اظهار قصه های جانسوز افتراق واضح ضمیر منیر باد هیهات
هیهات طوطی سیه اشتم شیرین زبان که توصیفش از لسان ناطقه خارج البیان ست شمه از اوصاف او
بمنقار عندلیب خامه می آرند که بخوش گفتاری چنان سرخروئی میداشت که سبزان شیرین زبان
بشکر ریزی گفتارش تخم محبت و شاگردی اش در کشت دل میکاشت و از آتش رشک و ندامت میگداخت
هر که حلاوت کلام دل آویز می چشید میگفت که این چه مرغ خوش آواز ست ندیده نشنیده بشب سه شنبه دم
صبح کاذب به پنجه گربهٔ سیاه رو و نیز قدم فتاده بدم زدن روحش بباغ ارم رو بپرواز نهاده از مفارقت او
طائر جانم بدام تشویش گرفتار و خاطر بلال زنگار رنگ همکنار و قتیکه نظر بر قفس خالی او می افتد پیشانی از حد زیاده
میگردد بیت بیروی دل آرام دل آرام ندارد ✦ مسکین دل آنکس که دل آرام ندارد ✦ امروز شنیده شد
که نزد شخصی از خدمتگاران والا اقتدار از طوطی مثل و همتای اوست و ارادهٔ علیحدگی او دارد اگر همچنین ست
بهر قیمتی که بدست آید بخریدار یش از نقد جان حاضرم مگر چنان نشود که بدام دیگری افتد زیاده چه نوشته آید
رقعهٔ بیستم و هشتم میر صاحب فیض رسان والا قدر عالیشان مظلکم بعد گذارش مراتب تسلیم و شرائط تعظیم
عرض بحضور خورشید ظهور میرساند دیرست که احقر از ورود رقیمه کریمه ممتاز و مفخر نگردیده نگرانی تعلق بیشتر
لاحق حال داشت که بروز شنبه خارجاً خبر تردد و اثر تحوق کسل در مزاج طبیعت حق طویت جناب حضور سمع خراش
شده حکیم علی الاطلاق از شفاخانه عنایت خاص شفای عاجل و صحت کامل عنایت فرماید از آن دم نمیدانم
که روزم چه قیامت بر سرم می آرد و شبم بکدام و تیره میگذرد و درین حالت امید دارم که از کیفیت مزاج اقدس

آدینه بوقت برآید پاسی از روز بامید ملازمت سراپا منفعت بر در دولت کیمیا خاصیت حاضر
شده بودم لاکن از زبان دربان آستان جنت نشان معلوم شد که درینوقت جناب کرامت مآب
با وراد و اذکار مشغول اند باستماع اینمعنی اطلاع حاضری خود خارج از آئین ادب دانسته واپس آمدم
امروز که یوم جمعه است آرزو دارم که خاک آن قدم را توتیای چشم دل و جان سازم الا بغیر اجازت
جسارت این امر خالی از ترک ادب نمیداند امید که اگر ایمارود حاضر شده از قدمبوسی که سعادت
دارین ازان حاصل شدنی ست بهست آرند زیاده آفتاب هدایت و عرفان تابان و درخشان باد
رقعه سی و سوم احقر العباد بنده عباد الله بخدمت دوستان باصدق و صفا و کرم فرمایان با محبت
ولا بارای هدیه سلام سنت الاسلام عرضه میدهد که بتقریب شادی لخت جگر نور بصر میان ابو المظفر سلمه الله الاکبر
بتاریخ پنجم شهر رجب المرجب بطرف احباب بساط نشاط می گسترد و ساز برگ مسرت و انبساط پیش می آرد
اگر از سر لطف بنوازند زهی عز و شرف بیت همای اوج سعادت بدام ما افتد + اگر تو گذری بر مقام
ما افتد رقعه سی و چهارم جناب فیاض مآب مظهر الجود والاحسان مدظله الله تعالی پس از تسلیم واجب
و سلام مادب مکشوف خاطر دریا مقاطر گردانیده می آید از مدت دراز که دیده باز و گوش براه آواز بود که نامه
نامی و صحیفه گرامی ورود گردید خاطر پژمرده را خرمی گل تازه بخشید و فقره چند بشارت پیوند بفراغ یافتن
عزیزم میان برکت حسین از علوم عربیه و حکمت وغیره که عوارض قلم عنایت رقم گردیده بود درک آن
موجب حصول مسرت های تازه و سپاس بی اندازه گشت ترصد که تا حصول نعمت ملازمت گرامی که
سرمایه انبساط زندگانی ست از دو کلمه حقائق مزاج مبارک بقلم آورده ممتاز فرموده شود بعید از
عنایات بیغایت نخواهد بود درینولا مشفقی حبیب علی بعتاب آقای خود گرفتار اند و معاندان در پی
ایذا و تکلیف شان بیشمار ازین رو خیلی متردد خاطر میباشد هر چند باعتصام حبل المتین صبر و شکیب و نظر
بر افضال حافظ غیب داشتن رهنمونی میکنم و این مصرع میگویم ع دشمن اگر قویست نگهبان قوی
تر است + لیکن بتقاضای بشریت بخیالش نمی آید و تسلی نمیشود لهذا مصرع خدمت فیض صدرت میگردد
که هر فکر یکه بحق او در باب برآر مطلب از ذات سامی ممکن باشد بعنایت خاص بروی کار آورده شود
بیت برآوردن کار امیدوار + به از قید بندی شکستن هزار + زیاده تا مشی فلک را بانشا پردازی امور
الهی ماسور است قلم اخلاص رقم آن سرچشمه جود والکرم از پرسش گرفتاران محبت غافل مباد رقعه سی و پنجم

الحال انشاء الله تعالی همه عرائض جز آدم معتبر مرسل نخواهد گشت **رقعه بست و نهم** مهربان و قالب
یکجان سلمه الرحمن بعد عرض تمنای حصول دولت ملازمت و آرزوی مایهٔ مواصلت کثیر المنفعت حرفی
چند بنوک قلم مودت رقم می آرد که زبانی میان سبحانی بگوش خورده که در ینولا سرنامه اتحاد و سواد دیده
و داد اراده بسیر دریا بسبیل کشتی دارند با استماع این خبر فرحت اثر این بسته رسن محبت و تشنهٔ زلال
مواصلت یکمنزل بچره خوش قطعه کرایه نموده همه اسباب طرب هرچه باید مهیا دارد لاکن بر تشریف آوری
سامی که از اخص مراد آنست موقوف **بیت** بیا که بی تو بجا آمدم به تنهائی ✤ بیا که نیست مرا پیش ازین
شکیبائی **رقعه سی ام** برخوردار نیک کردار سلمکم الله الغفار بعد از دعوات مضاعف درجات
مطالعه نمایند خط مسرت نمط آنعزیز رسید اطمینان بر خاطر تعلق آمیز گردید الله تعالی باین سعادتمند سیما
آن عزیز را سلامت تا یوم قیامت دارد شنیده شد که درین روزها باغوای شیطان علیه اللعن عزیزم انوار الله
اهداهم الله الی طریق الحسنات پنبهٔ غفلت بگوش هوش انداخته خبر گیران متعلقان خود نمیشوند و بشغل خلاف وضع
همچشمان خود اوقات شبا روزی بسر میبرند باشد که اینخبر ملالت اثر بآنعزیز همراه پادانش و تمیز رسیده باشد
وقوع اینمعنی قباحت اشد و رنج لاتحصی و لاتعد **بیت** چو از قومی یکی بیدانشی کرد ✤ نه که را منزلت
ماند نه مه را ✤ بدلم میگذرد که اگر آن نور بصر لخت جگر بعنوان شایسته او را بتازیانهٔ نصایح براه اصلاح
آرند عجبی نیست که از فعل خود پشیمان شده باز آید این حروف بمقتضای محبت قلبی قلمی گشت و اجر عظیم
بآنعزیز از درگاه خداوند کریم متصور است زیاده عمر کم طویل و عدو کم ذلیل **رقعه سی و یکم** والا قدر
کرم گستر نادعنایتهٔ بعد آرزوی دلی استحصال دولت مواصلت وافی الافادت که بهترین مقاصد و بست
واضح رای محبت پیرای بادباه صفر عزیز از جانم غلام حیدر اراده سفر دارند طبیعتم مفارقت او را گوارا
نمیکند بهزار نوعه مانع میشوم لیکن گوش نمیکند خاطرم چون سیماب بیقرار سفینهٔ دلم همکنار گرداب اضطراب
بیت پریشان روزگارم طرهٔ محبوب میداند ✤ بلی حال پریشان را پریشان خوب میداند ✤ فردا
بحصول رخصت سفر بخدمت مهربان قدردان خواهد رفت بخدا چنان تدبیر باید اندیشید که از عزم سفر باز آید
زیاده اشجار تمنای شریف بخوشه های لطیف بار در بار **رقعه سی و دوم** هادی عارفان خدا آگاه
پیشوای سالکان عارف دستگاه زاد الله برکاته و حسناته کمترین عقیدت گزین آداب مریدانه و تسلیمات
خادمانه بالراس و العین سوده ساخته معروض بحضور حاشیه نشینان محفل هدایت منزل میرساند بروز

عنوان بالقلم و دیباچه در سرنامه
اول هر چیز دیباچه فهمیده شود
از چیزی و چون ازین معنی
احتراز معنی بطور مناسبت
داد دهنا این معنی بطور مستقل ۱۲
۵۲ دروف بمعنی سخن و بکتب
نعت آمده است پس حروف
بمعنی سخنها ۱۲ ۵۳ عظیم بمعنی
بزرگ و اینجا مراد از کثیر است ۱۲
۵۴ عمر کم طویل الخ خوشا
۱۰ رقعات
۵۵ دراز دشمنان شما خوار باد ۱۲
وافی الافادت وافی بمعنی تمام
و بسیار فائده بمعنی فائده وارد
پس بمعنی بسیار فائده وارد
۵۶ سیماب بمعنی
و بمعنی آب سیماب کیمیا
۵۷ سفینه بمعنی کشتی و دریا ۱۲
۵۸ اضطراب
بی اختیاری و بیچاری گردان ۱۲
۵۹ طره بالضم و تشدید

شنیده شد که درین ماه دزدان روسیاه بخانهٔ آن سعادت پناه نقب زده دو صد روپیه نقد و چند عدد
از قسم ظروف و زیورات برده که از فکر و رنج آن چشم و دل مضطر بلکه تارک آب طعام اند عزیزان این
چه عقل و دانش اگر از تفکر مال رفته باز بدست آمدی البته گریه و بیقراری واجب بودی بیت عرفی
اگر بگریه میسر شدی وصال ❊ صد صال میتوان تمنا گریستن ❊ ازین امر بی سود که جز یکی نقصان بر دیگر
شماتت همسایهٔ دیگر متصور نیست نمیداند که نقصان مال خالی از حکمت نیست تلف المال خلف العمر لسب آنست
که این تردد لاحاصل را از صفحهٔ دل محو ساخته نظر بر وسعت رحمت کارساز بی نیاز که پایانی ندارد دارند و
امیدوار فضل او باشند از فضل خویش بعوض یکی صد عنایت خواهد کرد رقعهٔ بست و ششم اقبال بنا ها
بطیاری نسخهٔ خضاب و بال جانم از حد گذشت و لطف اینست که باستعمال او فائده سر و نگشت همان
نقل پیش آید که محنت برباد کنه لازم رقعهٔ بست و هفتم معدن اشفاق مخزن اخلاق زاد شفقته بعد
آرزوی شوق ملاقات منکشف رای خلت پیرای باد مکتوب محبت افزا بغایت دلکشا بخط درست
بعبارت چست بشرف تشریف آوری بخانهٔ این مسکین و غریب بعرصهٔ قریب بعین نگرانی ورود فرمود ابواب
سرور و شادمانی و درهای مسرت و کامرانی بر دل آرزو منزل کشود قریب بود که شادی بمرگ مبدل
گردد و این قول اوستاد بجاست فرد دهدهٔ وصل چون شود نزدیک ❊ آتش شوق تیز تر گردد ❊ از آن
آوان چشم بر سر راه تمنا بانتظار سرو کار دارد و دیدهٔ دلم بدیدار وفا آثار بیقرار بیت بیا که بی گل رو
بهار دلگیر است ❊ دهان غنچه ز خشکی چو طفل بی شیر است ❊ زیاده بجز شوق مواصلت چه نوشته آید بیت
از بسکه چشم دارم کان مه ز در در آید ❊ از جا جهم چو ناگه آواز در در آید رقعهٔ بست و هشتم قبلهٔ و کعبهٔ دو جهان
مدظلکم بعد تقدیم مدارج تسلیمات و قواعد کورنشات که طریقهٔ خاکساران عقیدت آثار و شیوهٔ کمترین فدویت
شعار است بعرض حاشیه بوسان بساط شرافت مناط میرساند اضعف العباد از عنایت خالق ارض و سما
جان لب بی بنیاد داشته صحت ذات والا صفات که مجمع برکاتست دائما مستدعیست قطعهٔ نوازشنامه
کرامت نشانه بمضمون خاطر بودن این ارادت کیش عقیدت اندیش از ارسال عرائض مع مبلغ صد روپیه
برای اخراجات مقدمات مرجوعه اینجا شرف ورود یافته سرفراز و ممتاز ساخت بنده نوازا قطعهٔ عریضه
دهم شهر ذیقعده و قطعهٔ هفتم شهر ذیحجه مصحوب روندگان آن صوب بحضور لامع النور ابلاغ داشته ام عجبی نیست
که از غفلت نامه بران ضائع شده باشد لاکن این معنی بجز شماتت و قسمت و نحوست طالع خود چه تصور نماید

که ازان قدری عنایت فرموده مرهون منت بیشمار فرمایند رقعه بست و یکم دستگیر درماندگان
میان عبدالرحمن زاد الطافکم بعد سلام خیر انجام آنکه مکتوب بهجت اسلوب بطلب نیازمند بامر اتب چند
پرتو وقوع افگند محبا از زمانه دراز آرزو دارد که باستان جنت نشان سیده دل سوخته شعله فراق را از
آب ملاقات سیراب گرداند و مشام جان را از نسیم گلشن بهواصلت بهجت اندوز سازد الاخار سم کوش
فلکی دامن دل چاک و از شعبده بازی زمانه شعبده باز خاطر غمناک گاهی از معاملات عدالت و دیوانی
و مقدمات عدالت فوجداری رهائی نمی یابم باین توجیه از چیدن گل مقصود به بوستانی وصال دوستان
محروم میمانم انشاء الله تعالی بروز یکشنبه که یوم تعطیل است جبین آرزو بر در دولت فردوس مرتبت
مساید و نعمت از قدمبوسی سعادت دارین حاصل میسازد رقعه بست و دوم شفیقم میان انوار الله
رحمکم الله بعد سلام و علیکم مشهود ضمیر منیر باد الحمد لله که درین روزها عزیزم کریم الله بجز مطالعه کتابهای
عربی و فارسی نظر بسمت دیگر نمیدارد و اوقات شبا روزی بسیر کتاب میگذارد جزاهم الله خیر فلان
درین قصبه معلم حسب دلخواه معدوم ازین لحاظ خاطرش مغموم اگر دران بلده کدامی معلم که از گوهر علم پیرایه
و از جوهر قابلیت آراسته باشد بمشاهره صد روپیه روانه اینصوب نموده مرهون منت سازند زیاده بجز
شوق ملاقات چه نوشته آید رقعه بست و سوم انیس جان سلمه الرحمن بعد سلام و نیاز تمنای اسلام
آنکه بروز جمعه زبانی محمد سعید بسمع رسید که باعث بیکاری خاطر افسرده و طبیعت پراگنده میدارند و با
تردد بر جان نازک چنان مستولی که گاهی لب بخنده نمی گراید جانا از روزی رسان نومید بودن بکدامی مذهب
روا نیست نمیدانی ع خدا نیست رزاق روزی رسان + برحمت و رزاقی او نظر دارند قوله تعالی
لا تقنطوا من رحمة الله وظیفه پیدا نند بدقیقه رس حرفی بس رقعه بست و چهارم سرمست باده وحدت
سلمه الله من جمیع الآفات شب دی چند محبان حمیم و دوستان صمیم زیر درخت نیم به نیم اغیار دراز و بنا
سرو کار با یار سفید دستار صحبت گرم میداشتند از مژه باده محبتش خمخانه دل سیراب میکردند و با خود ها پیمانه
اتحاد می پیمودند صبح انبساط بجوش و خم نشاط بخروش بآن دور سرور چند غزل طبعزاد پیشکش کردم
اهل جلسه که ذی هوش بودند بعد مطالعه بدیده جان پسندیدند او را بنظر اصلاح بحضور آن ساقی سخن
میفرستاد از اصلاح چشم پوشی نباید فرمود و باده دوستان آن مهربان بدنشار عشرت سرشار و دشمنان
در عسرت خمار گرفتار رقعه بست و پنجم قوت جان ناتوان سلامت بعد دعای تسکین خاطر مطالعه نمایند

بدعوت میان فرحت حسین بآن قرة العین در اثنای کلام کلمهٔ چند ناگفتنی از دبراه حماقت بشان
آن برخوردار نور الابصار سرزد شده و آن عزیز پر تمیز را که خالق حقیقی از فضل نمود جوهر ذاتی و صفاتی
داده بخلعت ریاست و حلم سرفراز نموده است بجز صبر زبان نه آورد و ندشا باش آفرین صد آفرین
طور پیشوایان را اختیار کرده بیت صبوری بود کار پیغمبران ❊ نه هیچند زین روی دین پروران
و آن بدنهاد منور از حرکت خود پشیمان میگردد بلکه کمر به بغاوت بسته مایهٔ شر و فساد شده همیشه هنگامه
نو بنو برپا میکند ازین لحاظ قلمی میگردد که بر فرموده بزرگان یقین دارند که گفته اند بیت مکن
مردم آزاری ای تندرای ❊ که ناگه رسد بر تو قهر خدای ❊ لب بچون و چرا نگشاد و بخدای منتقم سپرده
خود را در بنجا رسانند رقعهٔ هیجدهم داد رسا میان الداد از زمانه است داد ز ظلم داد و داد میدادند
علاج اطبای ذی استعداد سودی نداد دفع داد بغیر استمداد لشکر فقرا امکانی ندارد و آدم
میان امداد خبر داد که بحضور سراپا داد لشکر داد عنایتی فقیری صاحب صلاح و سداد موجود که
استعمال او اکثر اهل داد از جور داد بداد خود رسیده اند اگر چیزی از ادویهٔ داد بداد خواه عنایت گردد
و احسانش بی تعداد خواهد گشت رقعهٔ نوزدهم سعادتمندان لاله فقیر چند بعافیت باشند بعد دعای
دوات بیغمی و نعمت صحت بدنی مطالعه سازند بغره رجب المرجب یکراس اسپ نهایت دلچسپ و خوشخرام
تیز گام از نسل عربی معرفت غلام نبی گرفته ایم و از سواری او خوش ایم هفته میگذرد که براو سوار
بسیر بازار میرفتیم مابین راه ابر سیاه رو رو نمود نگاه من بران مخاطب بود که یک بیک آواز رعد
خیلی مهیب از غایت شور و زور برخاست از تصور و لحاظ معلوم شد که شاید آسمان بر زمین
خواهد افتاد از صدمهٔ هشتش سمند برق وار جست نموده گوشهٔ دوکانی گرفت ازین حادثهٔ جانکاه هوش
از دست رفت قربان برحمت رحمن که خراشی بر جسم من سیده الامر کب بر سم ضربی خفیف خورده مگر معالجان
آسیان در اینجا نایاب و از علاج ناواقفان آب آب و جگر کباب اگر در قریه شان کسانیکه ازین فن
مهارت داشته باشند لازم که فوراً روانه سازند زیاده دعا رقعهٔ بستم حضرت من از درد پا عزیزم میان
ذوالفقار بیقرار اند و اطبای این دیار بمالش روغن مار میفرمایند و اینجا دستیابی او مشکل است
و شوار و در نیولا بموضع آن والا اقتدار بخانهٔ معمار مار ظاهر شده مردمان او را دیده مار مار کرده
کارش تمام ساخته روغن کشیده بسرکار عالی تبار پیشکش نموده اند لهذا مصدع خدمت شریف است

فیض رسان من در نیولا شوق و ذوق رقعات بیدل بدل است و بهزار تنگ و دو نوشته طفلی بخط بد
ربط شکست بدستم رسیده بمطالعه او دل شکست و همت پست اگر از کتب خانه آن یگانه زمانه از عنایت
مربیانه مرحمت شود بعید از نظر بزرگانه نخواهد بود رقعه چهاردهم عزیزم آه آه درین ماه چند کبوتر لاثانی
از نادانی برادرم رمضانی طعمه باز شد و باز ازین حرکت باز نمی آید بنا بر آن نزد شان نگاشته میشود
که باقی را بیابند بگیرند و بروند رقعه پانزدهم برگزیده آفاق مجمع اشفاق زاد اخلاقه
پس از تقدیم تسلیمات و قواعد کورنشات معروض میدارد شکر اوست که خیریت شامل حال فقیر
سراپا تقصیر است و عافیت ذات والا صفات بدرگاه قاضی الحاجات مجیب الدعوات مستدعی
هفته میگذرد که بر درخت گلچین مرغی نهایت حسین بلحن شیرین و زبان نمکین غزل عاشقانه میخواند نظرم بر او
افتاد زمام اختیار از دست رفت و عشقش بدل جا گرفت و بدل گفتم که بیاوری بخت بدست آید چه خوش باشد
شخصی از خدنگ شکارم بس چالاک و بهر فن یکتای عصر اگر او را افلاطون زمانه گویم بجاست و اگر ارسطوی
وقت خوانم روا چنان دام چالاکی گشاده که بچشم زدن بدستم رسانیده از عنایت خداداد دلم چون
گل بشگفت و نهال وجودم از آب مسرت سرسبز گشت همان آوان از تعلق دنیا دست بردار شده
و لیل و نهار تماشای آن خوش گفتار زندگانی بسر میبرم و امیدوارم که بشرط فرصت برای ملاقاتی
قدم رنجه فرموده قدرت خالق معاینه فرمایند که مشتی پر را از قدرت کامله خود چه صورت و سیرت عطا
فرموده است زیاده والسلام رقعه شانزدهم آرام جان و قوت بازوی ناتوان زاد شفقته بعد سلام
و نیاز واضح باد که نهار در تمنای همدوش لیل نهار با آرزوی هم آغوش بسر میبرم خدا را این سراپا مشتاق
کشته فراق را از شربت دیدار فرحت آثار از سر نو زندگانی بخشیده غریق در بحر درد و الم را بساحل
شادمانی رسانند بیت عمری گذشت تا کی در انتظار بودن * طاقت نماند ما را بی روی یار بودن *
زیاده نیاز است والسلام رقعه هفدهم سعادت شعار خجسته اطوار زاد الله عمره و قدره بعد دعوات
حصول علم آرام جسم مطالعه سازند که از نوشته برادرم سعید درین میان لیاقت حسین گوش زد شده
که درین روزها زمانه با شخصی معلومه موافقت تمام دارد و پایش از نخوت و پندار بر زمین نمی افتد
سر غرور بر آسمان می افرازد و بزور دولت هر فرد بشر را بچشم حقارت می بیند و کلمه تکبر بی خبر از قول
خردمندان بر زبان می آرد بیت تکبر عزازیل را خوار کرد * به زندان لعنت گرفتار کرد * روزی

رقعهٔ ششم برگزیدهٔ انام مقبول خاص و عام میان اکرام زاد عنایته بعد سلام خلاصهٔ کلام اینکه
بهنگام شام در یکدست حقه و بدست دیگر زمام سمند خوشخرام تیزگام بمکان بابو سیتارام راهی
بودم در اثنای راه اسپم رو بشوخی آورد خیالم بسویش رفت حقه بر زمین افتاده از یک دو شد
باین تردد بودم که از زبان میان رمضان سراپا لطف و احسان گوش زد شده که بمکان آنمهربان سیوان
متعدد است اگرچه حقه رفع ضرر در رقم فرموده شود بعید از عنایت نخواهد بود رقعهٔ هفتم مهربان
آرام دل و جان سلامت بعد اظهار اشتیاق ملاقات آنکه یکدستی بهزار زبردستی از میان
بستی بدست آمده باعث غفلت دستی بر کشتی و زدی پیشدستی کرده بالفعل از تنگدستی خریدن
دستی دیگر غیر ممکن ترصد که از راه سرپرستی از سرکار یکدستی عنایت شود رقعهٔ هشتم عالیجاها بتعلیم نونهال
چمن نادانی گل دلم از سموم رنج و ملال پژمرده میگردد تا هم بوی معنی و مطلب دستاش سرایت نمیکند
به نخلبند ریاض کائنات که بعض زاغ کوهستان نادانی خود را از غلط فهمی بلبل هزار داستان معانی میداند
و به لاعلمی خود دعوی تعلیمش مینماید ع برین عقل و دانش بباید گریست رقعهٔ نهم برخوردار
کامگار سلمه الله الغفار بعد دعای عمر و جمعیت ظاهر و باطن مطالعه سازند جفتی کبوتر نهایت بهتر
از جائی بدستم رسیده است روزی بصحن خانه گربه بعادت جبلی میخواست که کارش تمام کند الا
بزور حیات رو به پرواز آورده جان بسلامت برد ازین لحاظ میترسم که دشمن به کمین است روزی از روزها
خطره ایست عظیم تردد آن نزد شما میفرستم بحفاظت خواهند داشت رقعهٔ دهم بنده نواز انجانه خاکسار
یاری دلدار وفادار آمده است و بباغ سرکار دولت مدار کلهٔ بسیار بنا بر آن امیدوار که از راه کرم کلهٔ چند به سمند
عنایت شود رقعهٔ یازدهم عزیز القلب من روی بزمستان از ماده برودت سرگرم ایذای گوناگونست
بجهت دفع آن استدعای ادویه که نموده اند جانا بازالهٔ او شیر بشیر جوشیده تا سیر اکسیر وارد بعمل آرند
رقعهٔ دوازدهم چراغ محافل دانش و نور بزم آفرینش زاد لطفه بعد آرزوی مواصلت که مراد قلبیست
مکشوف رای شریف باد بزبانی میان مظفر خبر فرحت اثر از عنایت خالق جن و بشر سرسبزی
مقدمه از صدر آن برگزیده عصر یافتم ع بسجده شکرانه کردیم * ولم از کرم و رحم خالق بی نیاز
غلغلهٔ شادی و طبل مبارکباد نواخته چادر سرسبز زمین انداخته بدرگاه او سجده شکر بجا آورده گفت
بیت نگنجد گرم های حق در قیاس * چه خدمت گذارد زبان سپاس رقعهٔ سیزدهم

آفرینندهٔ موجودات بقید حیات مانده ساعی صحاح مزاج آن گلبن بستان دانش و برگزیدهٔ چمنستان
آفرینش لیل و نهار بدربار سبحان حی الذی لا یموت ست نامهٔ شریف بطلب نیاز مند نحیف صبر باغ
بامر اتب چند اصدار یافت و لم گلبانگ شادمانی نواخت و در غیابان سینهٔ ام نسرین و نسترن
مسرت و انبساط گل گل شگفته ساخت فیاضا درین آوان از گردگردون دون باد خزان پیری در بستان
جوانی ام تاخت آورده نخل وجودم را یکسر پژمرده و ثمرهٔ حیات را بتلخ کامی مبدل گردانیده ازین
سبب پایم از بس ضعف چون بیدی لرزد و جسمم از ناتوانی باستادن بپا افتادن میترسد بالجمله
یک گام بمقابل یکمنزل بل ازان درازتر میشمارد بیت همان بود چوگانی بادپای ✤ بصد زخم
چوگان نه جنبد ز جای ✤ ازین رو متعذر آینده ذوالجلال والاکرام اشهب تیزگام ایام مدام رام باد
رقعهٔ پنجم بیت الهی نرم گردان از کرم دلهای خوبان را ✤ وگرنه عشق را ناپیدکن یا عشقبازان را
تسکین ده جان دوستان و راحت بخش دل غمزدگان زاد عنایتکم بعد آرزوی ملاقات بهجت آیات
که بشرح آن زبانها قاصر و خامه ها متعذر واضح رای شریف باد مدت گذشت که انوار صحیفهٔ شریفه خانهٔ
تاریکم را منور نساخته و حلاوت مکتوب محبت آسود کام ناکام را فایقهٔ زندگی نه بخشیده بسبب این
ناتوجهی و ناحربانی سرم از بار الم بر قدم و مرغ روح و طائر هوش بس بیهوش و دلم از بس انبوهی غم
زیر کوه اندوه و الم بیت جان ریش و جگر پاره و دل پرخون است ✤ از دیدهٔ غم دیده چه گویم چو نیست
اگر حال درد و الم تمامتر ترقیم نماید دفتری باید لهذا از تمام اشهب خامه را ازین دشت وحشت ناک پیچیده
براه مرام می پویاند بیت چه جرم دید خداوند سابق الانعام ✤ که بنده در نظر خویش خوار میدارد ✤ شاید از
نیاز مند خطائی سرزد شده باشد ازان سبب زنگ ملال بر آئینهٔ دل فیض منزل جا یافته ازین جهت
عنقای نامه نامی سایه انداز سر این بی پر و بال نیست فی الواقع اگر این چنین است بر قول الانسان
مرکب من الخطا و النسیان نظر کرده از دل محو سازند و با یکی از بدنهاد پست فطرت غارت گر سرمایهٔ
محبت حرفی شکایت گوش زد شده بآن سبب نامهٔ مشکین عطر آگین بشام جان بیجان معطر نمیسازد
محبانست آنست که بی باد راکش کما حقه برده لحاظ فرمایند که اگر گفتنش بر پایهٔ راستی است بهر عقوبتی
و سزائیکه خواهی سزاوارم والا بسزای اعمالش رسانند و بصحبت بازنداده این سوختهٔ آتش فراق را
از عنایت شاداب گردانند بیت چه خوش باشد که از فضل الهی ✤ گدایا نزد رسد منشور شاهی ✤

واکثر بخیال ناقص میگذرد که شاید ازین دور افتاده خطائی بوقوع آمده که بدین سبب ابواب نامه
و پیغام یک قلم مسدود دست بیت مدتی شد که ره مهر و وفا مسدود دست * نه کسی میرود آنجا نه
کسی می آید * اگر فی الحقیقت ملالتی بر لوح دل صفا منزل جا گرفته باشد از کارد عفو حک ساخته
از دو کلمه خیریت بهجت آیات باحاطه اقلام مشکفام در آورده این غریق بحر تفکر را بساحل طمانینت
رسانید زیاده والسلام رقعه دوم نور دیده سرور سینه سعادتمند طالع ارجمند میان عبد الله سلمه الله تعالی
بعد دعوات حصول علم و حلم و ترقیات درجات و حیات مطالعه سازند که فقیر تا نهال التحریر از عنایات
بیغایات خالق کائنات ع که دارای خلق است و دانای راز * مقرون شکر بوده لیل و نهار داعی
خوشنودی آن عزیز پر تمیز از درگاه کریم کارساز ست قطعه خط نوشته دست خاص آن برخوردار متضمن
بطلب نسخه چهار گلزار به عین حالت انتظار که چشم در شاهراه انتظار وا بود رسیده طبیعتم را شاد و دلم را
آباد گردانید دارای عرش و کرسی باین سعادتمندی انغر بر را سلامت بی رنج و عزامت دارا در مصرع
جهان آفرین بر تو رحمت کناد * حسب التحریر آن برخوردار نسخه چهار گلزار بسیار عمده و جلدش نهایت
خوش وضع و طرحدار خریده ام و پاره مخمل برای غلافش حواله خیاط کرده ام انشاء الله تعالی بعد طیارش
فرستاده میشود زیاده دعا رقعه سوم عندلیب بستان سخنوری و نهال چمنستان دانشوری زاد عنایته
بعد آرزوی خدمت سراپا منفعت که بشرح آن زبانها کوتاه و قلم از تحریرش عذر خواه مشهود رای والا باد
نامه شریف بعبارت لطیف جلای بخش دیده غمدیده و راحت رسان سینه جراحت کشیده بیت
آورده صبا نامه مشکین رقمت * شد روضه جان تازه ز رشحه قلمت * با یک عدد دستی رنگین با طول
و عرض موزون که نقش و نگارش از رنگ آمیزی زمانه بوقلمون پیشدستی برده بیت چنان صورتش بسته
تمثال گر * که صورت نه بندد از آن خوب تر * اندرونش ایک عدد چاقو آبدار که تیزی او نشتر بجگر تیغ
جوهر دار میزند بیع چند قلم که ستون خانه علم و فواره چشمه فیض و میل چشم اهل رقم و سحر ساز فسون طراز
تواند بود طرح ورود انداخته و طبل وصول نواخته بوستان دوستی راه تازه و نخل مرام دوستان را
شاداب گردانید بیت مکتوب تو عطر بخش چون نافه چین * خوشبوی ز رشحه قلمت روی زمین رقعه چهارم
گل گلزار معانی سرو جویبار قدردانی میان غلام صمدانی زاد الطافه و بعد هدیه سلام که سنت نبی
علیه السلام ست مکشوف ضمیر آن مرجع صغیر و کبیر باد فقیر سراپا تقصیر از عنایات بیغایات خالق کائنات

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد رب العالمین و نعت جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و اصحابه الطاهرین اجمعین بر ضمیر صفا پذیر محبت آگین راحت رسان خاطر غمگین مخفی و مستتر مباد که درین زمان عزیزانی چند که آثار سعادت از ناصیه حال شان ظاهر است دست استعداد و دامن این نیازمند خوشه چین خرمن ارباب سخن و زله ربای مائده اصحاب این فن زده بر آن آوردند که رقعات ساده و رنگین که بخیر تحریر و تسطیر از قلم فقیر حقیر عبد العزیز عفی الله عنه در آمده اند مجتمع شوند چون مکاتیب این بی بضاعت را مایه لیاقت حاصل نیست که کسی میل بدیدن و خواندنش نماید ناچار بپاس خاطر اوشان این چند اوراق یکجا نموده برقعات عزیزی موسوم ساخته بحضور ملازمان فیض رسان آن معنی رسان فیاض زمان پیشکش نموده می آید مرجو که توجه موفوره از اصلاح این نادیدنی دریغ روا نداشته مرهون منت بیغایات فرمایند زیاده ظلکم ممدود باد

رقعه اول رونق افزای بزم دانش و نور بخشای چشم بینش زاد عنایته پس از ارزوی چهار چشمی و تمنای مواصلت جشمی که در گلستان گیتی به ازین گل مقصود نیست واضح باد دوستدار بخیر زندگی بوده خیریت آن ذائقه بخش حیات فرحت سمات میخواهد آدان کثیر رو با نقضا آورده که در اخبار اخیار آن یار مطلع نه ایم **بیت** ندانم من ترا در دل چه افتاد * که دادی صحبت دیرینه بر باد * ازین جهت بستان از دلم خار خار از الم مالا مال و نخل وجودم در وصل غم پامال **بیت** خبر دردمن بعالم رفت * آن جفا جو هنوز بی خبر است *

بتوفیق رنگین نمای و خرافزای یاد نسخهٔ
چمن ای سیمین سمن

تعلقات غزنوی

در مطبع نامی منشی نولکشور مزین طبع مقبول جهان شد

Ruq'āt-ĕ-'Azīzī

49 D 150

Indian Institute, Oxford.

The Lucknow Sparks Library.
Presented
by
Munshi Newul Kishore.